

منطقه‌گرایی جدید و الگوی امنیت‌سازی ترامپ در آسیای جنوب غربی

دکتر زهره پوستین‌چی^۱ - دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۱

چکیده

منطقه‌گرایی جدید در سند امنیت ملی دونالد ترامپ طراحی شده است. محور اصلی منطقه‌گرایی جدید امنیت‌سازی براساس الگوهای «منازعه نیابتی» شکل گرفته است. در چنین شرایطی هرگونه تحول در سیاست امنیتی آمریکا تأثیر خود را در محیط منطقه‌ای به‌جا می‌گذارد. مفهوم «موازنه فراساحلی» محور اصلی سیاست امنیتی دونالد ترامپ در محیط منطقه‌ای است. ترامپ در سند امنیت ملی دسامبر ۲۰۱۷ محورهای اصلی کنش دفاعی و راهبردی ایالات متحده را در مناطق پنج‌گانه تبیین نموده است. در سند امنیت ملی دونالد ترامپ، خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی در مقایسه با سایر حوزه‌های منطقه‌ای همانند نیمکره غربی، آسیای شرقی و اروپا از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. در دوران جدید، دونالد ترامپ همچنین توانست الگوی ارتباطی، سازمانی و ساختاری خود را به‌گونه‌ای سازماندهی کند که زمینه برای افزایش همکاری‌های راهبردی آمریکا با روسیه و چین را امکان‌پذیر سازد. در چنین فرایندی، ترامپ تلاش دارد تا میزان همکاری‌های اقتصادی و راهبردی ایالات متحده را با قدرت‌های بزرگ براساس الگوهای رقابتی و معادله قدرت هماهنگ سازد. در چنین فرایندی، امنیت‌سازی منطقه‌ای بخشی از معادله قدرت و همکاری‌های کنش نیابتی آمریکا محسوب می‌شود. پرسش اصلی مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «منطقه‌گرایی جدید آمریکا براساس چه نشانه‌هایی شکل گرفته و چه پیامد امنیتی در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل به‌جا می‌گذارد؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «منطقه‌گرایی جدید آمریکا در آسیا جنوب غربی و خاورمیانه عربی مبتنی بر موازنه فراساحلی بوده و این امر به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر منجر به تداوم منازعات نامتقارن و نیابتی در محیط امنیتی خاورمیانه خواهد شد.» در تنظیم این مقاله از رهیافت ساختار و هویت «باری بوزان» استفاده می‌شود. در رهیافت ساختار و هویت، نقش مؤلفه‌های هویتی در پیوند با عوامل ساختاری معنا پیدا می‌کند. دونالد ترامپ تلاش دارد تا منطقه‌گرایی جدید را براساس مؤلفه‌های ساختاری سازماندهی کند. در چنین فرایندی زمینه برای افزایش همکاری‌های اقتصادی و راهبردی بین آمریکا، روسیه و چین ایجاد می‌شود. محور اصلی تعارض امنیتی

* E-mail: Postinchi@riau.ac.ir

دونالد ترامپ را موضوعات و بازیگران منطقه‌ای و فروملی تشکیل می‌دهد. الگوهای همکاری رقابت آمیز آمریکا با روسیه و چین زمینه مدیریت بحران را به وجود می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: منطقه‌گرایی جدید، موازنه فراساحلی، هویت، موازنه نامتقارن، مدیریت بحران.

۱- مقدمه

منطقه‌گرایی ترامپ براساس نشانه‌هایی از مشارکت تاکتیکی و راهبردی تنظیم شده است. هدف اصلی دونالد ترامپ از منطقه‌گرایی را باید گسترش نفوذ و قدرت راهبردی ایالات متحده دانست. منطقه‌گرایی ترامپ از این جهت اهمیت دارد که معادله قدرت را براساس میزان نفوذ پیگیری می‌کند. رکن چهارم سند امنیت ملی دونالد ترامپ در دسامبر ۲۰۱۷ معطوف به «پیشبرد نفوذ آمریکا» تنظیم شده است. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که گسترش نفوذ به‌عنوان محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در جهان محسوب شده که می‌تواند به نیروی مثبتی برای گسترش صلح، رفاه و امنیت تبدیل شود.... شکست یا پیروزی هر کشوری بستگی به اقدامات آن دولت دارد. چالش‌های امروز برای امنیت ملی و منطقه‌ای آمریکا به اندازه دوران جنگ سرد تهدید کننده خواهد بود (Trump, 2017: 90).

بخشی از رقابت‌های راهبردی ترامپ با قدرت‌های بزرگ معطوف به موضوعات منطقه‌ای است. ترامپ از روسیه و چین به‌عنوان بازیگران مخاطره‌ساز برای امنیت ملی و منطقه‌ای آمریکا نام می‌برد. قدرت اقتصادی چین، قابلیت هسته‌ای و ژئوپلیتیکی روسیه را به‌عنوان بخشی از تهدیدات منطقه آمریکا می‌داند. ترامپ همچنین به این موضوع اشاره دارد که ائتلاف آمریکا قادر است تا بر هر مجموعه امنیت منطقه‌ای غلبه کند. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که: «ما قصد نداریم ارزش‌های خود را بر دیگران تحمیل کنیم. اتحادها، شراکت‌ها و ائتلاف‌های ما با اراده آزاد و منافع مشترک ایجاد می‌شود. آمریکا سیاست‌هایی را تدوین می‌کند که ما را قادر خواهد ساخت تا در کنار شرکای خود به اهدافمان نایل شویم. متحدان و شرکا بخشی از قدرت ایالات متحده هستند. آمریکا، متحدان و شرکای ما در کنار هم بیش از نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان را دارند. هیچیک از دشمنان ما ائتلاف‌های قابل قیاس با این ائتلاف را ندارند» (Ibid: 92).

الگوی کنش راهبردی دونالد ترامپ در ارتباط با حوزه‌های منطقه‌ای شرق دور از این جهت اهمیت دارد که این حوزه جغرافیایی محور اصلی تولید اقتصادی، مبادله و همکاری‌های چندجانبه محسوب می‌شود. آمریکا برای منطقه‌گرایی جدید خود از ابزارهای دیپلماتیک بهره می‌گیرد. مدرنیزه‌سازی ابزارهای دیپلماتیک بخشی از سازوکارهای متقاعدسازی سایر بازیگران برای نقش‌یابی منطقه‌ای و بین‌المللی است. منطقه‌گرایی دونالد ترامپ بیش از آنکه مبتنی بر منافع سیاسی و امنیتی باشد، با نشانه‌هایی از تلاش فراگیر برای کنترل بازارهای اقتصادی منطقه‌ای پیوند یافته‌است.

ترامپ چنین فرایندی را به‌عنوان بخشی از ضرورت توسعه پایدار آمریکا و به‌عنوان یکی از ابزارهای مقابله با تهدیدات فراملی می‌داند. در نگرش منطقه‌گرایی امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ، سازمان‌های فراملی تهدید کننده نظیر تروریست‌های جهادی، مجموعه‌های مافیایی سازمان‌یافته و دولت‌های شکننده محور اصلی تهدید منافع آمریکا در حوزه منافع و مطلوبیت‌های منطقه‌گرایانه قرار دارد. به‌همین دلیل است که دونالد ترامپ محورهای اصلی منطقه‌گرایی را براساس سازوکارهایی همانند: «بسیج منابع»، «تشویق اصلاحات»، «تعهد‌گزینی»، «همکاری با اصلاح‌طلبان» و «هماهنگ‌سازی اقدامات» برای نیل به حداکثر منافع چندجانبه مورد تأکید قرار گرفته است. در چنین شرایطی طبیعی‌تبعی به‌نظر می‌رسد که نظام مداخله آمریکا در حوزه‌های پیرامونی بویژه آسیای جنوب غربی افزایش یابد.

سفر منطقه‌ای ترامپ به غرب آسیا و شرق مدیترانه دارای آثار و پیامدهای نظامی و امنیتی است. ترامپ تلاش دارد تا از طریق «کینزگرایی نظامی» زمینه رونق بخشیدن به اقتصاد سیاسی آمریکا را به‌وجود آورد. ترامپ در مناظره‌های انتخاباتی خود به این موضوع اشاره داشت که برای شهروندان و کارگران آمریکایی، زمینه ایجاد کار را به‌وجود می‌آورد. بخش قابل توجهی از اقتصاد سیاسی بین‌المللی آمریکا در حوزه نظامی‌گری سازماندهی شده است. حوزه‌های تحقیق و توسعه در پنتاگون نه‌تنها راهگشای تولید کالاهای خدماتی و مصرفی می‌باشد بلکه در گام نخست آنان تلاش دارند تا تکنولوژی مدرن را وارد عرصه‌های نظامی‌گری نمایند (Gordon, 2017: 16).

۲- روش‌شناسی پژوهش

در انجام این پژوهش، از روش‌شناسی توصیفی و تحلیلی استفاده به عمل می‌آید. بخش قابل توجهی از ادبیات دونالد ترامپ و الگوهای رفتاری آمریکا برای نظم منطقه‌ای کدگذاری می‌شود. کدگذاری برای قالب‌های پیمایشی نخواهد بود، بلکه هرگونه کدگذاری نشان می‌دهد که سیاست خارجی و الگوی رفتاری دونالد ترامپ در محیط‌های منطقه‌ای چه روندی را خواهد داشت؟ مقایسه سندهای امنیت ملی و الگوهای رفتاری دونالد ترامپ و باراک اوباما را می‌توان در زمره سازوکارهایی دانست که زمینه لازم برای شناخت الگوی کنش منطقه‌ای آمریکا در دوران دونالد ترامپ را فراهم می‌سازد.

۳- چارچوب نظری منطقه‌گرایی جدید و امنیت‌سازی دونالد ترامپ

رهیافت منطقه‌گرایی از سال‌های دهه ۱۹۶۰ به‌عنوان محور اصلی مطالعات امنیت ملی قرار گرفته است. منطقه‌گرایی کلاسیک مبتنی بر ائتلاف بازیگرانی بود که اهداف مشترکی را برای تحقق منافع ملی پیگیری می‌کردند. نظریه‌پردازانی همانند دیوید میتزانی را باید ابداع‌کننده رهیافتی دانست که موضوع «هم‌تکمیلی» را در سیاست خارجی و اهداف عمومی کشورهایی ارائه نموده که در یک حوزه جغرافیایی و یا در مجاورت یکدیگر قرار دارند. شکل‌گیری اتحادیه اروپا را باید انعکاس منطقه‌گرایی کلاسیک دانست.

۱-۳- گذار از منطقه‌گرایی کلاسیک و سازماندهی جنگ‌های نیابتی

جنگ‌های نیابتی را می‌توان واقعتاً اجتناب‌ناپذیر منطقه‌گرایی جدید دونالد ترامپ دانست. از آنجایی که ایالات متحده قادر به گسترش نیروهای نظامی در تمامی حوزه‌های جغرافیایی نخواهد بود، بنابراین از سازوکارهای مربوط به امنیت‌سازی از طریق گسترش نیروهای کارگزار و بازیگرانی بهره می‌گیرند که جنگ‌های نیابتی در محیط منطقه‌ای را شکل خواهند داد. روند جدید منطقه‌گرایی به‌گونه‌ای است که زمینه برای برجسته شدن منافع ملی به‌جای منافع و امنیت منطقه‌ای مورد توجه برخی از کشورهای اروپایی و ایالات متحده قرار گرفته است. منطقه‌گرایی

دونالد ترامپ بیش از آنکه مبتنی بر سازوکارهای ائتلاف‌گرا باشد، بر رویکردی تأکید دارد که امنیت‌سازی، منافع و قدرت را به‌عنوان محور اصلی منطقه‌گرایی جدید قرار می‌دهد. در منطقه‌گرایی جدید معادله قدرت، همکاری و مشارکت بازیگران با فرآیند منطقه‌گرایی کلاسیک متفاوت خواهد بود. منطقه‌گرایی ترامپ بر اساس نشانه‌هایی از معادله قدرت تغییر یافته و الگوی جدیدی از روابط همکاری‌جویانه و تعارضی شکل گرفته است. نشانه‌های منطقه‌گرایی جدید، بیانگر این موضوع است که گرایش‌های گریز از مرکز در محیط‌های منطقه‌ای افزایش بیشتری پیدا کرده است. نیروهای اجتماعی گریز از مرکز که در برابر سیاست منطقه‌ای آمریکا ظهور یافته، موج‌های بلندی از پیچیدگی و پویایی در محیط منطقه‌ای، در هم نوردیده شده است. این امر بیانگر آن است که نظام منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات بنیادین روبه‌رو گردیده است. دونالد ترامپ تلاش دارد تا زمینه نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای در معادله قدرت و امنیت راهبردی آمریکا در غرب آسیا را از طریق سازوکارهای مربوط به امنیت نیابتی تأمین نماید (Trump, 2017: 93).

منطقه‌گرایی دونالد ترامپ، انعکاس تعداد قابل‌توجهی از نیروهای متنوع و ناپایداری‌های اجتناب‌ناپذیر صحنه سیاست منطقه‌ای محسوب می‌شود. در روند منطقه‌گرایی دونالد ترامپ، توزیع قدرت در روابط «مرکز و پیرامون» شکل جدیدی خواهد داشت. منطقه‌گرایی جدید، نشانه‌هایی از توزیع قدرت منطقه‌ای را به‌وجود آورده که عربستان به‌عنوان کارگزار نیابتی آمریکا عهده‌دار سازماندهی کشورهایایی است که خود را با الگوی رفتاری ایالات متحده در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای هماهنگ می‌سازند (Ibid: 94).

۲-۳- سیستم‌های تابع منطقه‌ای در رویکرد امنیت ملی دونالد ترامپ

سیستم‌های تابع منطقه‌ای بیانگر نقش نیروهای گریز از مرکز در ساختار سیاست و اقتصاد جهانی است. هر یک از بازیگران فرادست در سیاست جهانی، نیازمند بهره‌گیری از الگوها و سازوکارهایی هستند که موقعیت آنان را در محیط منطقه‌ای ارتقاء دهد. آنچه به‌عنوان «سیستم

تابع منطقه‌ای»^۱ در دوران جنگ سرد وجود داشت، هم‌اکنون با تغییرات قابل توجهی روبه‌رو شده است. در سیستم تابع منطقه‌ای، نقش «بازیگر مداخله‌گر»^۲ منطقه‌ای در معادلات قدرت بین‌المللی از اهمیت و کارآمدی ویژه‌ای برخوردار بود، در حالی که چنین روندی در دوران بعد از جنگ سرد، نقش و کارکرد خود را از دست داده است.

در فرآیند جدید سیاست بین‌الملل، دونالد ترامپ تلاش دارد تا از الگوهای کنترل فراگیر از طریق فعال‌سازی بازیگران قدرت‌ساز منطقه‌ای استفاده نماید. در این فرآیند، بازیگر مداخله‌گر بیش از آنکه دارای قدرت فرادستی باشد، با جلوه‌هایی از چالش سیاسی و منطقه‌ای دست به گریبان است. سیاست قدرت دونالد ترامپ در محیط منطقه‌ای، واکنشی به چالش‌های محیطی و تلاش برای افزایش قدرت نسبی ایالات متحده در برخورد با بحران‌های محیطی و منطقه‌ای محسوب می‌شود.

دونالد ترامپ در شرایطی به قدرت سیاسی در آمریکا دست پیدا کرد که منطق تعامل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با نشانه‌هایی از عدم تقارن روبه‌رو گردیده است. بنابراین چالش‌های منطقه‌ای ماهیت نامتقارن داشته و الگوهای جدیدی از تضاد و رقابت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود می‌آورد. در چنین فرآیندی بحران مرجعیت و اقتدار شکل گرفته و قدرت‌های بزرگ کارآیی خود را برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها از دست داده‌اند (Jeffrey & Eisenstadt, 2016: 25).

۳-۳- نظامی‌گری و امنیت در راهبرد منطقه‌ای دونالد ترامپ

عناصری همانند قدرت، امنیت، نظامی‌گری، مدیریت بحران و رویارویی با تهدیدات را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین عناصر منطقه‌گرایی جدید دونالد ترامپ دانست. هر یک از مؤلفه‌های یاد شده نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیندهای سیاست بین‌الملل و در سال‌های پایانی دهه دوم قرن ۲۱ ایفا می‌نمایند. نظامی‌گری آمریکایی در عصر موجود با تکنولوژی ارتباطی و ماهواره‌ای پیوند یافته

1. Sub Ordinate System

2. Intrusive Actor

است. نظامی‌گری می‌تواند زمینه امنیت‌سازی در محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. بخشی از نظامی‌گری را باید در سازوکارهای مربوط به گسترش نیروی نظامی و سازماندهی پایگاه‌های عملیاتی دانست.

کارکرد دیگر نظامی‌گری، مربوط به فروش تجهیزات برای تحقق نیازهای مربوط به جنگ نیابتی در محیط منطقه‌ای خواهد بود. به همین دلیل است که «شبکه‌های ضد موشک تاد» جایگزین «شبکه پاتریوت» گردید. شبکه‌های پاتریوت در زمان جنگ دوم خلیج فارس یعنی در سال ۱۹۹۱ مورد استفاده آمریکا قرار گرفت. از این مقطع زمانی به بعد ساختار دفاعی آمریکا توانست قراردادهای نظامی زیادی برای مقابله با سیستم موشکی ایران را منعقد سازد. آمریکا تا سال ۲۰۱۴ به فروش شبکه‌های پاتریوت مبادرت نمود. قرارداد نظامی آمریکا و قطر در سال ۲۰۱۴ به میزان ۷ میلیارد دلار برای سازماندهی و طراحی چنین شبکه‌ای بوده است.

همان‌گونه که شبکه پاتریوت اقتصاد نظامی آمریکا را در دهه اول قرن ۲۱ به میزان قابل توجهی ارتقاء بخشید، هم‌اکنون شبکه تاد نقش مؤثری در اقتصاد سیاسی بین‌المللی آمریکا پیدا کرده است. مانور نظامی آمریکا در شرق آسیا، زمینه انعقاد قراردادهای نظامی سرسام‌آور با کره جنوبی را به وجود آورد. روندی که می‌توان آن را زمینه‌ساز رونق بخشی جدید به ساختار دفاعی آمریکا دانست. قراردادهای منعقدشده آمریکا با عربستان، به‌گونه تدریجی به سایر کشورهای حوزه خلیج فارس تسری می‌یابد.

سازماندهی الگوهای امنیت منطقه‌ای در نگرش دونالد ترامپ دارای ماهیت اقتصادی و راهبردی خواهد بود. به همین دلیل است که سفر دونالد ترامپ به عربستان بیش از آنکه ماهیت دفاعی و امنیتی داشته باشد، باید آن را نمادی از اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا دانست که ترامپ تلاش دارد از طریق کسب بازارهای جدید چنین اهدافی را تحقق بخشید. واقعیت آن است که نظامی‌گری در شرایطی رونق پیدا می‌کند که امکان ظهور بحران‌های منطقه‌ای وجود داشته باشد. بحران اقتصادی آمریکا از طریق گسترش بحران امنیتی در کشورهای پیرامونی و به‌کار افتادن اقتصاد سیاسی نظامی‌گری سامان پیدا خواهد کرد (Rose, 2017: 60).

اگرچه نظامی‌گری مجموعه‌های فوق صنعتی پتانگون می‌تواند زمینه رونق بخشیدن به اقتصاد

آمریکا را به وجود آورد، اما به قول «هربرت مارکوزه» کارگران آمریکایی می‌دانند که جنگ و نظامی‌گری در محیط پیرامونی، مازاد اقتصادی و رونق بیشتری برای اقتصاد آمریکا ایجاد می‌کند. لایه‌های اجتماعی حمایت‌کننده از ترامپ را افرادی تشکیل می‌دادند که در روند بحران اقتصادی ۲۰۰۷ آمریکا در وضعیت حاشیه‌ای قرار گرفتند. آمریکا تلاش دارد تا نظامی‌گری را از جنوب غرب آسیا تا جنوب شرق آسیا گسترش دهد.

گسترش نظامی‌گری و فروش کالاهای جدید دفاعی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر جنگ‌های جدید و منازعاتی را شکل می‌دهد که بحران را گسترش خواهد داد. نظامی‌گری در آمریکا با ظهور بحران‌های جدید امنیتی در پیرامون پیوند می‌خورد. بنابراین می‌توان دونالد ترامپ را نماد جنگ، بحران و نظامی‌گری برای رونق یافتن اقتصاد سیاسی آمریکا دانست. سفر منطقه‌ای ترامپ به عربستان و اسرائیل از این جهت اهمیت دارد که بار دیگر بازار اسلحه را محور هدایتگر سیاست امنیت منطقه‌ای می‌سازد (Ikenberry, 2017: 8).

۴- حوزه‌های منطقه‌گرایی دونالد ترامپ در سند امنیت ملی ۲۰۱۷ آمریکا

منطقه‌گرایی جدید، انعکاس کاهش قدرت آمریکا برای مدیریت و کنترل بحران‌هایی است که ایالات متحده از سال ۲۰۰۳ به بعد با آن روبرو شده است. حمله نظامی آمریکا به عراق، آغاز روندی از منطقه‌گرایی راهبردی محسوب می‌شود که نیازمند نقش‌یابی نیروهای مسلح ایالات متحده در محیط بحرانی خواهد بود. از آنجایی که حضور نیروی نظامی آمریکا در خاورمیانه، هزینه‌های راهبردی زیادی را به وجود می‌آورد؛ از این رو دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوط به منطقه‌گرایی جدید در قالب سازماندهی جنگ‌های نیابتی بهره می‌گیرد.

بحران‌های اجتماعی جدید در محیط منطقه‌ای، ماهیت هویتی و ساختاری دارد. بخشی از الگوهای کنش منطقه‌ای ایالات متحده در دوران دونالد ترامپ برای مقابله با نیروهای گریز از مرکز و بازیگران آشوب‌ساز خواهد بود. بخش دیگر آن، ارتباط مستقیم و درهم‌تنیده‌ای با فعال‌سازی بازیگرانی دارد که از قابلیت لازم برای نقش‌یابی در ساختار سیاسی و امنیت منطقه‌ای برخوردارند. الگوی رفتاری دونالد ترامپ مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه هزینه و فرصت خواهد

بود. به همین دلیل است که سازوکار گسترش پایگاه نظامی و عملیاتی، جایگاه کمتری در راهبرد منطقه‌ای ترامپ دارد.

عملیات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان را می‌توان ناشی از ناکارآمدی قدرت سیاسی بازیگران دانست. به کارگیری نیروی نظامی، گسترش پایگاه‌های عملیاتی و همچنین ارتقای توان نظامی در محیط‌های منطقه‌ای بیانگر کاهش قدرت مرجعیت بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل است. دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارد که متحدین ایالات متحده باید نقش جدی‌تری در روندهای بحران منطقه‌ای ایفا نمایند. چنین فرآیندی به مفهوم گذار از شکاف سیاسی و بحران امنیت منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. روزنا بر این اعتقاد است که:

«در نتیجه شیوع بحران مرجعیت و اقتدار، دولت‌ها و حکومت‌ها، کارآیی خود را برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها از دست داده‌اند. هر چند هنوز هم قادرند که به کمک اختیارات و قدرت انتظامی خود، نظم عمومی را حفظ کنند. توانایی آنها برای پرداختن به مسائل گوه‌ری‌تر و حل آنها رو به زوال است. از همین رو مرجعیت و اقتدارشان را مورد تردید قرار داده‌اند و از همکاری با آنها پاپس کشیده‌اند... بحران مرجعیت و اقتدار از مسائل زبانی، فرهنگی و قانونی ریشه می‌گیرد... این بحران در حوزه‌های فراملی، سازمان‌های بین‌المللی و واحدهای فراملی غیردولتی هم شکل گرفته است... امروز جهان دولتمدار غلبه ندارد... جهان چندمرکزی پیچیده‌ای متشکل از بازیگران مختلف و نسبتاً خودمختار پدیدار شده که ساختارها، فرآیند و قواعد خاص خود را دارند» (Rosenau, 2001: 39-42).

محور اصلی منطقه‌گرایی دونالد ترامپ را حوزه‌های بحرانی تشکیل می‌دهد. هدف اصلی دونالد ترامپ آن است که زمینه برای کاهش سازوکارهای کنش تهدیدآمیز به وجود آید. گروه‌های محافظه‌کار آمریکایی در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارند که قدرت و امنیت راهبردی آمریکا دچار گسست شده است. چنین رویکردی اولین بار توسط ساموئل هانتینگتون با عنوان «چالش‌های هویت در آمریکا» منتشر گردید. مشکلات هویت نه تنها در داخل ایالات متحده، بلکه در حوزه پیرامونی، محور اصلی سیاست دونالد ترامپ در روند منطقه‌گرایی جدید را شکل می‌دهد.

استراتژیست‌های آمریکایی به این جمع‌بندی رسیدند که اگر چه بازیگران رقیب همانند روسیه و چین چالش‌هایی را برای آمریکا به وجود می‌آورند، اما اصلی‌ترین تهدید فراروی هژمونی آمریکا را قدرت‌های بزرگ تشکیل نمی‌دهند. چالش‌های عصر موجود از سوی واحدهای منطقه‌ای و بازیگران غیردولتی شکل گرفته است. بازیگرانی که به عنوان رقیب بزرگ نظامی محسوب نمی‌شود. در بین کشورهای منطقه‌ای، ایران و کره شمالی در سلسله مراتب تهدیدات منطقه‌ای آمریکا قرار دارند. گزارش استراتژی امنیتی آمریکا در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که آنان نسبت به اقدامات و توانایی‌های نظامی و استراتژیک کره شمالی و ایران نگرانند. چنین نگرانی در دوران باراک اوباما ادامه یافت (Kissinger, 2014: 46).

رهیافت دونالد ترامپ و تیم محافظه‌کار سیاست امنیتی آمریکا معطوف به این رویکرد است که طرح‌ریزی دفاعی، استراتژیک و عملیاتی آمریکا در راستای محدودسازی و مقابله با چنین بازیگرانی محسوب می‌شود. بسیاری از ادبیات راهبردی دونالد ترامپ معطوف به مقابله با ایران در محیط منطقه‌ای است. الگوی مقابله با ایران ماهیت مستقیم نداشته بلکه براساس سازوکارهای مربوط به تحریم، محدودسازی و مهار قابلیت‌های ایران شکل گرفته است. ادراک آمریکا از کره شمالی و ایران ماهیت پرمخاطره دارد. بنابراین می‌توان به این موضوع اشاره داشت که محور اصلی منطقه‌گرایی دونالد ترامپ را آسیای جنوب غربی و آسیای شرقی تشکیل می‌دهند؛ منطقه‌ای که ایران و کره شمالی اصلی‌ترین بازیگران چالش‌گر در برابر الگوهای کنش هژمونیک آمریکا خواهند بود.

استراتژیست‌های آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که: «دولت کره شمالی دارای مشخصه‌های یک حکومت تهاجمی و غیرمنطقی است. این کشور توانایی انجام خطرپذیری انتحاری را دارد. در حالی که کشورهای چین، روسیه، ژاپن، کره جنوبی و آمریکا بدون آنکه دست به اقدام تحریک‌آمیزی بزنند، درصدد فروپاشی کره شمالی هستند... ایران کشوری است که همواره مظنون به حمله به منافع آمریکا از طریق یک کشور دیگر بوده است. این کشور به دلیل گرایش انقلابی و ضدغربی آیت‌الله خمینی و جانشینان وی ماهیتی تحریک‌آمیز دارد. برنامه‌هایی برای دستیابی به فناوری هسته‌ای داشته و در حال دستیابی موشک‌های دوربرد بین قاره‌ای است.

با فرآیند صلح اسرائیل - فلسطین مخالفت می‌کند. متحدان منطقه آمریکا را به دلیل حمایت از حضور نظامی واشنگتن در خلیج فارس به چالش می‌کشد» (Mathews, 2006: 464-469). تمامی موارد یاد شده نشان می‌دهد که خط مقدم رقابت‌های بین‌المللی را محیط منطقه‌ای تشکیل داده است. منطقه‌گرایی جدید، آثار خود را در سیاست امنیتی آمریکا به جا می‌گذارد. محورهای اصلی منطقه‌گرایی جدید را معادله قدرت و گذار از ائتلاف‌های همکاری‌جویانه تشکیل می‌دهد. شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای تغییر یافته و جنگ‌های منطقه‌ای از احتمال بیشتری برخوردار شده‌اند. رقابت بین بازیگران منطقه‌ای به موازات جدار آنان با قدرت‌های بزرگ افزایش یافته و زمینه گسترش خشونت را در مناطق مختلف جغرافیایی به وجود آورده است. اصلی‌ترین دلیل این امر را می‌توان مقاومت ناشی از هویت‌یابی کشورهای منطقه‌ای دانست (Moghadam, 1994: 177).

باتوجه به مؤلفه‌های یاد شده، اسناد بر این اعتقاد است که منطقه مناسب‌ترین سطح تحریم برای بررسی مسائل و امور مربوط به نظم بین‌الملل می‌باشد. منطقه شامل گروهی از کشورهایی است که در مجاورت جغرافیایی یکدیگر قرار دارند، یعنی اینکه ممکن است با یکدیگر همسایه نبوده ولی در فضای مجاورت منطقه‌ای قرار گیرند. از سوی دیگر تعامل منطقه‌ای می‌تواند ماهیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و یا سیاسی داشته باشد. این گونه تعاملات لزوماً نباید دارای ماهیت و کنش مستقیم باشد. کشورها تحت تأثیر ائتلاف‌ها، ضدائتلاف‌ها و بحران‌ها قرار می‌گیرد. این امر فضای تعامل منطقه‌ای بویژه در حوزه امنیتی را پیچیده‌تر می‌سازد (Baldwin, 1995: 127).

در دوره پس از جنگ سرد به منظور درک بهتر این موضوع که چگونه می‌توان ثبات و نظم را حفظ نمود، پنداشت‌های مربوط به ماهیت امنیت بین‌الملل و چگونگی تعامل استراتژیک کشورها مستلزم بررسی مجدد هستند. همچنین تصورات کشورها مبنی بر اینکه تعاملات امنیتی ایشان چگونه امنیت‌شان را ارتقاء بخشیده و یا از آن می‌کاهد مستلزم بازاندیشی خواهد بود. همچنین تصورات کشورها مبنی بر اینکه تعاملات امنیتی ایشان چگونه امنیت‌شان را ارتقا بخشیده و یا از آن می‌کاهد مستلزم بازاندیشی خواهد بود. نظر به اینکه نظریه‌های واقع‌گرا، نهادگرا و

سازنده‌گرا به شرح چشم‌اندازهای همکاری امنیتی می‌پردازند (Snyder, 2005: 202).

۵- راهبرد موازنه و کنترل نیابتی محیط منطقه‌ای در دوران ترامپ

دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوط به نظامی‌گری برای کسب درآمدهای اقتصادی و رونق بخشیدن به صنایع راهبردی آمریکا بهره گرفته است. قراردادهای نظامی دونالد ترامپ با عربستان که در آینده کشورهای منطقه‌ای خلیج فارس نیز سرایت می‌کند، نمادی از راهبرد موازنه و کنترل نیابتی دونالد ترامپ محسوب می‌شود. ترامپ محور اصلی رویارویی منطقه‌ای خود را مقابله با ایران قرار داده است. تحقق چنین هدفی از سوی موازنه ایران توسط واحدهای اسلامی بویژه کشورهای عضو «سازمان همکاری‌های اسلامی» شکل گرفته است.

الگوی کنش راهبردی ترامپ معطوف به کنترل تهدیدات منطقه‌ای از طریق فعال‌سازی و ارتقاء قدرت بازیگران منطقه‌ای رقیب بوده است. در شرایط موجود بازیگران منطقه‌ای می‌توانند به‌عنوان قدرت مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در سیاست بین‌الملل محسوب شوند. به‌عبارت دیگر، فرآیند موجود بیانگر دگرگونی در کنش بازیگرانی قرار دارد که می‌توانند در برابر قدرت‌های بزرگ واکنش نشان داده، نفوذ و قابلیت آنان را در حد قابل توجهی کنترل نمایند. در چنین فرآیندی: «قدرت‌های سطح بالا در صورتی به قدرت‌های منطقه‌ای واکنش نشان می‌دهند که نفوذ و قابلیت آنها در حد قابل توجهی مرتبط با فرآیندهای امنیتی کردن در یک منطقه خاص باشند. لذا برحسب اینکه این قدرت‌ها خود را لایق رتبه بالاتر بدانند یا ندانند از محاسبات سطح بالای قطب‌بندی سیستمی کنار گذاشته می‌شوند. ممکن است قدرت‌های منطقه‌ای، درگیر رقابت‌های قدرت در سطح جهانی شوند... توجهی که به یک بازیگر گرفتار شده در رقابت گسترده‌تر می‌شود، با توجهی که به یک بازیگر دارای خصلت قدرت جهانی می‌شود متفاوت است» (Buzan & Waver, 2009: 47).

تمامی موارد یاد شده نشان می‌دهد که شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات و دگرگونی‌های قابل توجهی روبه‌رو شده است. نشانه اصلی نظام منطقه‌ای و شکل‌بندی قدرت در امنیت منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری بازیگران مؤثر در محیط منطقه‌ای

دانست. در چنین فرآیندی بین بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ، جلوه‌هایی از اختلاف‌نظر بویژه اختلاف منافع به‌وجود می‌آید. شاخص اصلی قدرت در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی بعد از جنگ سرد آن است که کشورهای منطقه‌ای می‌توانند در برابر قدرت‌های بزرگ چالش‌آفرینی نمایند (Falk, 1991: 21).

آنچه به‌عنوان مداخله‌گرایی بازیگران مؤثر بین‌المللی مطرح می‌شود، در شرایط موجود با فرآیندهای واکنشی از سوی قدرت‌های منطقه‌ای همراه گردیده است. از آنجایی که سطح قدرت بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ متفاوت است، از این رو نوع چالش‌گری آنان نیز ماهیت متعارف و متقارن ندارد. چالش‌ها در فضای جدیدی از رقابت شکل گرفته که براساس نشانه‌های منازعه نامتقارن تعریف و تبیین می‌گردند. این امر ماهیت تعامل و کنش‌گری در سیاست بین‌الملل را با تغییر و دگرگونی روبه‌رو می‌سازد. در این وضعیت بازیگران منطقه‌ای قادرند تا بر «قاعده بازی»^۱ تأثیرگذار بوده و از این طریق به چالش‌های منطقه‌ای خود در برابر فرادستی بازیگران مؤثر بین‌المللی ادامه می‌دهند (Rosenau, 1995: 196).

۱-۵- منازعه نامتقارن آمریکا در منطقه‌گرایی جدید دونالد ترامپ

منازعه نامتقارن بخشی از سازوکارهای مربوط به سیاست امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ محسوب می‌شود. نظریه‌پردازان آمریکایی از سال ۲۰۰۳ به بعد، در صدد برآمدن تا زمینه‌های مربوط به کنش نامتقارن در محیط‌های بحرانی را شکل داده و آن را زمینه‌ساز فرآیندی قرار دهند که منجر به کنترل و رویارویی با تهدیدات نوظهور شود. برخی از نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی آمریکا، مفهوم منازعه نامتقارن را به‌عنوان بخشی از سازوکارهایی می‌دانند که زمینه لازم برای بحران‌سازی جدید را امکان‌پذیر می‌سازد. روندهای کنش نامتقارن و جنگ نیابتی را می‌توان در بحران سوریه و عراق ملاحظه نمود (Mossalanejad, 2016: 4).

هرگونه بحران نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای ابزاری، تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی است که منجر به مقابله با نیروها و بازیگران تهدیدساز شود. سازوکارهای امنیت‌سازی آمریکا براساس

نشانه‌هایی از کنترل محیطی شکل گرفته است. امنیت‌سازی می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای قدرت منطقه‌ای آمریکا در دوران دونالد ترامپ را به وجود آورد. کنترل نیابتی در این دوران تحت تأثیر سازوکارهای مربوط به «منازعه نامتقارن» شکل گرفته است. چنین الگویی را می‌توان زمینه‌ساز نقش‌یابی بازیگرانی دانست که از قابلیت لازم برای تحرک دفاعی و عملیاتی در محیط منطقه‌ای برخوردارند (Kroenig, 2017: 81).

مفهوم منازعه نامتقارن هم‌اکنون در کشورهای مختلف جهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. بسیاری از استراتژیست‌ها تلاش دارند تا ادبیات و رویکرد دفاعی - امنیتی خود را بر اساس قالب‌ها و قواعد جدیدی تنظیم نمایند که ماهیت غیرقابل پیش‌بینی دارد. به عبارت دیگر می‌توان شرایط و مؤلفه‌هایی را مورد توجه قرار داد که بر اساس آن زمینه برای تبیین پایان‌ناپذیر چنین موضوعاتی وجود دارد. چالش‌های منطقه‌ای، درگیری‌های نظامی آمریکا در عراق، افغانستان و پاکستان در زمره چنین نشانه‌هایی می‌باشد.

از سوی دیگر مفهوم جنگ نامتقارن در ادبیات دفاعی آمریکا به عنوان موضوعی پرطرفدار و بحث‌برانگیز تبدیل شده است. سندهای استراتژی امنیت ملی آمریکا، سند بررسی دفاعی چهار ساله (QDR)، راهبرد نظامی ملی (NMS) و حتی سند بررسی وضعیت هسته‌ای (NPR) که تماماً در سال ۲۰۱۰ منتشر گردیده، از چنین واژه‌ای به مراتب استفاده شده است. این امر نشان می‌دهد که نه تنها بازیگران منطقه‌ای درصدد بهره‌گیری از قابلیت و توان نامتقارن خود می‌باشند، بلکه آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ نیز تلاش دارند تا موقعیت خود را ارتقا داده، ابزارها و تکنیک‌های جدیدی برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده‌اند. جنگ نامتقارن نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که با آسیب‌پذیری بازیگر طرف مقابل هماهنگ و هم‌جهت شود.

در جنگ نامتقارن هیچ‌گونه توجهی به قابلیت‌های تشکیل‌دهنده قدرت ملی کشورهایی که در ساختار نظام بین‌الملل از جایگاه محوری برخوردارند، نمی‌شود. «کالین گری»^۱ بر این اعتقاد است که: «جنگ نامتقارن به نبردی اطلاق می‌شود که در آن از تحلیل و ارزیابی نقاط قوت دشمن

1. Colin Gray

اجتناب می‌شود. کشورهایی که در نبرد نامتقارن درگیر می‌شوند، تمایلی به تحلیل برتری‌های مشهود بازیگر رقیب که دارای توانمندی جهانی است، ندارند. آنان ترجیح می‌دهند تا برتری‌های نسبی خود را مورد ارزیابی قرار دهند. برتری‌های نسبی این افراد علیه نقاط ضعف دشمن متمرکز می‌شود. بنابراین چنین کشورهایی تلاش می‌کنند تا عدم تقارن لازم را براساس آسیب‌پذیری و نقاط ضعف دشمن تحلیل نمایند. به هر میزان که چنین شاخص‌هایی فراگیرتر باشد، احتمال تأکید بر جنگ نامتقارن از سوی بازیگران منطقه‌ای، افزایش می‌یابد. بنابراین منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای از امکان‌پذیری بیشتری برخوردار شده است» (Gray, 1998: 31).

در منابع دیگری نیز مساله منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. در این ارتباط متیوز تأکید دارد که در نبردهای متقارن، پولاد در برابر پولاد قرار می‌گرفت. جنگ‌ها ماهیت کند و فرسایشی داشتند. در جنگ نامتقارن، کشورها از این الگوی رفتاری و این تفکر فاصله می‌گیرند. در جنگ نامتقارن از نبرد سنتی و کلاسیک که نیروها رو در روی یکدیگر قرار داشتند، اجتناب می‌شود. کشورها ترجیح می‌دهند که قدرت خود را به گونه‌ای غیرمرسوم، نامتعارف و ابتکاری به کار گیرند. در این ارتباط آنان از ابزارهای در دسترس خود برای مقابله با توانمندی استراتژیک دشمن بهره می‌گیرند. بنابراین در نبرد نامتقارن، واحدهای سیاسی ترجیح می‌دهند تا نیروهای خود را در محیط متفاوت و با ابزارهای غیرهمگون به کار گیرند. این امر در محیط‌های منطقه‌ای از اهمیت و امکان‌پذیری بیشتری برخوردار است (Mathews, 2006: 23).

به این ترتیب باید تأکید داشت که جنگ نامتقارن در محیط‌های متفاوتی از نبرد کلاسیک به وجود می‌آید. مخاطبین آن را بازیگران منطقه‌ای شکل می‌دهند. آنان از توانمندی خود برای خنثی‌سازی ابتکار عمل قدرت‌های بزرگ استفاده می‌کنند. به این ترتیب جنگ نامتقارن دارای شاخص‌های کاملاً نوینی بوده که با نبردهای کلاسیک متفاوت است. در چنین شرایطی حتی آموزه‌های به‌کارگرفته شده توسط رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آنچه را که توسیدید در کتاب تاریخ جنگ‌های پلوپونزی مطرح نمود و به‌عنوان زیرساخت اندیشه قدرت‌محور مورد استفاده بازیگران قرار گرفت.

ابتکار عمل، بخشی از راهبرد کنش عملیاتی بازیگرانی است که از قابلیت لازم برای کنترل

نیروها و فرآیندهای تهدیدکننده برخوردارند. ابتکار عمل می‌تواند در فضای جنگ نیابتی، جنگ نامتقارن و یا عملیات کلاسیک شکل گیرد. دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوط به ترکیب الگوهای کنش راهبردی برای رویارویی با بازیگرانی بهره می‌گیرد که از قابلیت لازم برای بحران‌سازی در برابر سیاست‌های امنیتی آمریکا برخوردارند. هرگونه بحران‌سازی، بخشی از معادله کنش تاکتیکی دونالد ترامپ را تشکیل می‌دهد.

۲-۵- نظامی‌گری و گسترش الگوی جنگ ناهمتراز

ایالات متحده از قابلیت ابزاری لازم برای بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به جنگ ناهمتراز برخوردار است. اگرچه انجام جنگ ناهمتراز، هزینه‌های راهبردی جدیدی را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد. الگوی تعامل دونالد ترامپ با قدرت‌های بزرگ براساس معادله موازنه متقابل شکل گرفته است. ترامپ از سنت اقتصاد برای تبیین فرآیندهای امنیتی و نظامی‌گری در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل بهره گرفته است. به همین دلیل است که جنگ ناهمتراز از طریق موازنه بازیگران منطقه‌ای بخش محوری سیاست امنیتی ترامپ در غرب آسیا محسوب می‌شود.

به‌طور کلی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که الگوهای منازعه و جنگ ناهمتراز در محیط منطقه‌ای انجام می‌گیرد. این امر از طریق ابزارهای متفاوتی در نبردهای کلاسیک سازماندهی می‌شود. به هر میزان کشورهای منطقه‌ای از توان و «قدرت اقناعی» بیشتری برخوردار باشند، در آن شرایط امکان به‌دست آوردن ابتکار عمل در نبرد و رقابت‌های منطقه‌ای بیشتر می‌شود. به همین دلیل است که مدیریت اقناعی در جنگ منطقه‌ای یکی از نشانه‌های قدرت نرم محسوب می‌شود. مهمترین موضوع قدرت اقناعی را می‌توان در «حقانیت» مورد توجه قرار داد. سند امنیت ملی دسامبر ۲۰۱۷ دونالد ترامپ نشان می‌دهد که معادله قدرت با حقانیت پیوند یافته است. در سند امنیت ملی یاد شده، نشانه‌هایی از گسترش قدرت برای مدیریت امنیت منطقه‌ای طراحی شده است. چنین فرآیندی به مفهوم آن است که منطقه‌گرایی جدید با الگوهای امنیت تاکتیکی از طریق سازوکارهای مربوط به کنترل بحران، هماهنگی چندانی ندارد. بازیگران منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد هویت جدیدی پیدا نموده و به خودآگاهی ایدئولوژیک و

استراتژیک نائل گردیده‌اند. زمانی که به خودآگاهی دست یابند در آن شرایط امکان بهره‌گیری از ابزارهایی که ماهیت ایدئولوژیک داشته و در حوزه استراتژیک مورد توجه قرار می‌گیرد، ارتقاء می‌یابد.

شکل‌گیری بسیاری از کشورهای جدید در چنین منطقه‌ای را می‌توان انعکاس خودآگاهی، حقانیت سیاسی و گسترش ارتباطات دانست. روزنا بر این اعتقاد است که ابزارهای ارتباطی توانسته است معادله کنش سیاسی کشورها را در حوزه‌های منطقه‌ای افزایش دهد. در این ارتباط موضوعاتی از جمله «انفجار جمعیت»^۱، افزایش تعداد بازیگران در محیط‌های منطقه‌ای و تأثیر تکنولوژی‌های پویا از جمله تکنولوژی‌های ارتباطی زمینه ایجاد حقانیت سیاسی را در محیط‌های منطقه‌ای به‌وجود آورده و به این ترتیب، بازیگران منطقه‌ای می‌تواند اهداف استراتژیک خود را از طریق «هویت مقاومت» و همچنین درگیری‌های نامتقارن در محیط منطقه‌ای پیگیری نمایند.

۶- جنگ‌های نیابتی جدید در منطقه‌گرایی دونالد ترامپ

بخش قابل توجهی از منطقه‌گرایی جدید را جنگ‌های نیابتی تشکیل می‌دهد. زیرساخت جنگ‌های نیابتی مربوط به تئوری جورج شولتز وزیر امور خارجه آمریکا در دوران دونالد ریگان بود. ترامپ از الگوی کنش تهاجم کم‌شدت در حوزه‌های منطقه‌ای بهره گرفت و زمینه ایجاد فرآیندی را به‌وجود آورد که معطوف به مقابله با نیروها و سازوکارهای حکومتی در مناطق پیرامونی بوده است. جورج شولتز توانست کمیته سائتافه را سازماندهی نموده و بر اساس سازوکارهای کنش این کمیته، جنگ کم‌شدت را در دستور کار خود قرار داد.

جنگ نیابتی باراک اوباما و دونالد ترامپ در محیط‌های پیرامونی، انعکاسی از سازوکارهای مربوط به جنگ کم‌شدت جورج شولتز می‌باشد. بخش قابل توجهی از منازعات منطقه‌ای در قالب الگوهای کنش غیرکلاسیک حاصل می‌شود. بنابراین دونالد ترامپ در روند کنش منطقه‌ای خود در برخورد با گروه‌های رادیکال و کشورهای انقلابی، از سازوکارهای مربوط به جنگ نیابتی به‌عنوان نمادی از منازعه نامتقارن بهره گرفته است. محور اصلی منازعه نامتقارن منطقه‌ای

ترامپ را مقابله با چالش‌های راهبردی و امنیتی ایران تشکیل می‌دهد.

سازوکارهای مربوط به جنگ نیابتی، هزینه‌های راهبردی محدودتری را برای آمریکا ایجاد می‌کند. نظامی‌گری بخشی از سازوکارهای کنترل بازیگران منطقه‌ای برای تأثیرگذاری بر الگوی منازعه نامتقارن منطقه‌ای محسوب می‌شود. کشورهای جهان عرب به رهبری عربستان از چنین قابلیت‌هایی برای بهینه‌سازی قدرت امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرند. سیاست راهبردی ترامپ در غرب آسیا بیانگر این واقعیت است که اصلی‌ترین شاخص‌های منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای، نابرابری قدرت بازیگران است (Rose, 2017: 62).

تا دهه ۱۹۹۰، عموماً بازیگرانی در وضعیت رقابت منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داشتند که از برابری نسبی قدرت برخوردار بودند. در دوران جدید، فرآیندی شکل گرفته که مبتنی بر رقابت نیروهای نابرابر است. هر یک از نیروهای خفته که در محیط منطقه‌ای از جایگاه و نقش ویژه‌ای برخوردارند، ترجیح می‌دهند تا کنش‌گری خود را بدون توجه به «موازنه قدرت» به انجام رسانند. به عبارت دیگر، در عصر موجود شکل جدیدی از موازنه قدرت به وجود آمده که ماهیت نامتقارن دارد. به همین دلیل است که قدرت نابرابر، زمینه رویارویی بازیگران در منازعه نابرابر را فراهم می‌سازد.

نابرابر بودن قدرت بازیگران ناشی از تفاوت آنان در کنش استراتژیک است. برخی از نظامیان آمریکایی که در جنگ‌های منطقه‌ای شرکت داشته‌اند، بر این موضوع تأکید دارند. تفاوت در الگوی کنش بازیگران و ائتلاف مرحله‌ای را باید به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های مربوط به سیاست امنیتی جدید آمریکا در حوزه‌های منطقه‌ای دانست. چنین الگویی دارای ریشه‌های تاریخی بوده اما انعکاسی از ضرورت‌های جدید برای کاهش هزینه‌های نظامی و راهبردی آمریکا در محیط پرمخاطره محسوب می‌شود. هرگاه آمریکا با چالش‌های مربوط به کاهش هزینه نظامی و یا الگوهای کنش پرهزینه روبرو می‌شود، شکل جدیدی از کنش‌گری را سازماندهی خواهد کرد. دونالد ترامپ گزینه جنگ نیابتی و بیل کلینتون از سازوکارهای مربوط به منازعه نامتقارن بهره گرفته‌اند. میزان کارآمدی چنین رویکردی در نگرش «رونی» مبتنی بر نقش آفرینی، مداخله‌گرایی، سازوکارهای کنش فرهنگی و اقدام غیرکلاسیک می‌باشد. رونی به

این موضوع اشاره دارد که: «بزرگ‌ترین خطای آمریکا در جنگ‌های منطقه‌ای آن است که تصور می‌کنیم که دیگران نیز از قاعده، ابزار و روش‌های ما بهره می‌گیرند، در حالی که چنین تحلیلی کاری نادرست است. در حقیقت نیروهای رقیب آمریکا، بیش از آن که به ما شباهت داشته باشند، از ما متفاوت هستند. آمریکا تلاش دارد تا ویژگی‌های فرهنگی خود را به‌عنوان فرهنگ مسلط ترویج نماید. دیگران با ما متفاوت بوده و آن را به‌عنوان مداخله‌گرایی آمریکا تلقی می‌کند. آمریکایی‌ها باید نسبت به این موضوع توجه داشته باشند که ما دارای پیشینه تاریخی منحصر به فرد بوده و گرایش‌های ارزشی کاملاً متفاوتی با دیگران داریم. آمریکا نمی‌تواند خود را به‌جای دیگران قرار دهد و بر این اساس قضاوت نموده و یا اینکه دیگران را مورد انکار و محدودیت قرار دهد» (Rowney, 1997: 25).

۱-۶- نشانه‌های منطقه‌گرایی در آسیای جنوب غربی

دونالد ترامپ در سند امنیت ملی ۲۰۱۷ به این موضوع اشاره دارد که آمریکا بازیگر اول نظام جهانی بوده و برای تحقق اهداف خود باید از اراده لازم برای نقش‌آفرینی در حوزه‌های منطقه‌ای استفاده نماید. اگرچه ترامپ به این موضوع اشاره دارد که آمریکا قصد ندارد تا ارزش‌های خود را بر دیگران تحمیل کند و ائتلاف بازیگران با آمریکا بر اساس کنش آزادانه و منافع مشترک حاصل می‌شود، اما دونالد ترامپ تمایلی به گسترش همکاری‌های راهبردی با کشورهای اروپای قدیم ندارد. ترامپ در صدد است تا شکل جدیدی از الگوی کنش همکاری جویانه با کشورهای منطقه‌ای را ایجاد کند که منجر به منافع و سود بیشتر برای ایالات متحده شود (Trump, 2017: 93).

بخش قابل توجهی از الگوی کنش آمریکا، معطوف به محیط‌های منطقه‌ای پرمخاطره و آشوب‌ساز بوده است. یکی دیگر از شاخص‌های نابرابری قدرت در محیط‌های منطقه‌ای را می‌توان تفاوت در نوع، ابزار، چگونگی کاربرد و محیط بهره‌گیری از قدرت دانست. به‌طور کلی چالش‌های نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای ماهیت واقعی دارد. این امر به مفهوم آن است که هرگاه چالش منطقه‌ای در عصر جدید شکل گیرد، اولاً دارای ماهیت نرم‌افزاری است. ثانیاً چنین

چالش‌هایی دارای نشانه‌های هویت‌محور می‌باشد. ثالثاً چگونگی اجرای چنین مطالباتی ماهیت نرم‌افزاری داشته و در برابر قدرت سخت‌افزاری، پایگاه‌های نظامی و استقرار یگان‌های عملیاتی آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ ایفای نقش می‌کند.

دونالد ترامپ تلاش دارد تا زمینه‌های لازم برای فروش تجهیزات را به کشورهای منطقه‌ای به وجود آورد که از قابلیت لازم برای مقابله با فضای نامتقارن برخوردارند. پیروزی انعکاس قدرت سخت‌افزاری نبوده و نیازمند نشانه‌های دیگری از قدرت و کنشگری بوده که ماهیت نبردهای منطقه‌ای هماهنگی داشته باشد. در این فرآیند، شاخص‌هایی از قدرت نرم و ابتکارات غیرتحریک‌آمیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. فروش تسلیحات، بخشی از سازوکارهای مربوط به کنترل محیط منطقه‌ای برای تأثیرگذاری در موازنه قدرت خواهد بود. برخی از تحلیلگران بر این اعتقادند که به قدرت رسیدن «باراک اوباما» انعکاس چنین ضرورت‌هایی برای امنیت ملی آمریکا است (Sakwa, 2015: 29).

ترامپ در زمره کارگزارانی است که تلاش دارد تا زمینه‌های حداکثرسازی قدرت آمریکا براساس هزینه‌های اقتصادی سایر کشورها را فراهم سازد. «جیمز کیتفیلد» به نقل از سرلشگر رابرت اسکیلز، فرمانده دانشکده جنگ نیروی زمینی آمریکا بیان می‌دارد که: «در جنگ‌های آینده ممکن است دشمن برتری نسبی خود را در برابر آمریکا و غرب از طریق فناوری نظامی و استراتژیک به دست نیاورد، در دوران جدید روح و اراده جمعی ملت‌ها، بیشترین قدرت را برای آنان به وجود می‌آورد. این امر به نوبه خود یک پرسش بنیادین را به وجود می‌آورد که گروه‌های رقیب چگونه روح و اراده غرب را مورد حمله قرار می‌دهند. در شرایط موجود ارزش‌های بنیادین غرب، یعنی همان چیزهایی که از دیدگاه هانتینگتون به غرب معنا می‌دهد در واقع عدم تقارن‌هایی است که مخالفان آینده به احتمال بسیار زیاد خواهند کوشید از آنها بهره‌برداری کنند» (Kittfield, 1997: 226).

بخش قابل توجهی از سیاست امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ را موضوعات مربوط به کنترل جنگ‌های منطقه‌ای و منازعات راهبردی تشکیل می‌دهد. سازوکارهای مربوط به قدرت‌سازی کشورهای منطقه‌ای غرب آسیا همانند عربستان در دوران دونالد ترامپ را می‌توان نماد موازنه

در برابر قدرت نامتقارن بازیگرانی همانند ایران دانست. چنین فرآیندی را ویتنامی‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ در برابر آمریکا به‌کار گرفته‌اند. این روند در دوران بعد از جنگ سرد از اهمیت و کارآمدی بیشتری برخوردار شده است. به‌طور مثال می‌توان چالش‌های معطوف به مقاومت در کنش بازیگران فروملی و منطقه‌ای را به‌عنوان نمادی از مقاومت در برابر غرب تلقی کرد (Yost, 2014: 75).

فرآیند یاد شده نشان می‌دهد که در منازعات منطقه‌ای، برابری قدرت ابزاری اهمیت و کارکرد چندانی ندارد. مؤلفه‌هایی همانند حقانیت، هویت، مقاومت و مشروعیت به‌عنوان عوامل تأثیرگذار در کنش گروه‌های فروملی و قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود. این امر توانسته است زمینه‌های لازم برای کنترل قدرت تهاجمی و محوری بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل را به‌وجود آورد. به‌عبارت دیگر، تمامی مؤلفه‌های یاد شده ماهیت نرم‌افزاری دارد. بنابراین شاخص‌های اصلی منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای دارای رویکرد و ماهیت نامتقارن بوده و به‌همین دلیل از تداوم و کارآمدی بیشتری در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار بوده است. برای مقابله با چنین فرآیندی طبعاً ابزارهای نظامی و اقدامات سخت‌افزاری قدرت‌های بزرگ تأثیر و کارآمدی محدودی خواهند داشت.

۲-۶- منطقه‌گرایی متوازن شده در آسیای جنوب غربی

محور اصلی سیاست امنیتی و راهبردی ایالات متحده را منطقه‌گرایی تشکیل می‌دهد. منطقه‌گرایی در محیط‌های بحرانی، آثار و پیامدهای بیشتری را برای منافع ایالات متحده ایجاد خواهد کرد. دونالد ترامپ در سند امنیت ملی خود به این موضوع اشاره دارد که گسترش اقتدار و حمایت از دولت‌های شکننده، محور اصلی سیاست امنیت ملی آمریکا خواهد بود. به‌همین دلیل است که میزان حمایت‌های اقتصادی و تسلیحاتی آمریکا از عراق و افغانستان در حال افزایش است. اگرچه در این فرآیند، زمینه برای گسترش تضادهای امنیتی آمریکا و پاکستان به‌وجود آمده است. محورهای اصلی سیاست ترامپ در محیط منطقه‌ای آسیای جنوب غربی را باید در ارتباط با گزینه‌ها و سازوکارهایی همانند: «تعهد‌گزینشی»، «کار با اصلاح‌طلبان» و «هماهنگ‌سازی

اقدامات» مورد توجه قرار داد. تعهد گزینشی بخشی از واقعیت تکرارپذیر و پایان‌ناپذیر سیاست خارجی و راهبردی آمریکا محسوب می‌شود. تعهد گزینشی در حمایت از دولت افغانستان برای مقابله با گروه‌های تروریستی نام برده شده است. گام دوم مربوط به گسترش جامعه مدنی بوده که معطوف به همکاری با گروه‌های اصلاح‌طلب در کشورهای منطقه‌ای است.

انتشار بیانیه وزارت امور خارجه آمریکا در حمایت از گروه‌های انتقادی ایران به‌عنوان نماد کار با اصلاح‌طلبان در کشورهای آسیای جنوب غربی تلقی می‌شود و در نهایت، دونالد ترامپ موضوع مربوط به هماهنگ‌سازی اقدامات را در قالب کنترل الگوهای کنش دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی بازیگرانی می‌داند که برای ایفای نقش منطقه‌ای، از حمایت‌های نظامی و اقتصادی آمریکا بهره می‌گیرند. الگوی موازنه منطقه‌ای توسط بازیگرانی که از قابلیت لازم برای موازنه نیابتی ایران برخوردارند، کمترین هزینه نظامی و دفاعی را برای آمریکا ایجاد می‌کند.

محور اصلی سیاست راهبردی دونالد ترامپ را مقابله با گروه‌های هویتی تشکیل می‌دهد. ترامپ سیاست امنیتی خود را در قالب هویت‌گرایی جدید شکل داده است. الگوی موازنه فراساحلی آمریکا در دوران ترامپ معطوف به مقابله با هویت از طریق سازوکارهایی است که نشانه‌هایی از نظامی‌گری و حمایت بین‌المللی را دربرخواهد داشت. الگویی که دونالد ترامپ تلاش نمود تا برای بهینه‌سازی قدرت آمریکا از طریق امنیت بیشتر و هزینه کمتر فراهم آورد. کنترل ابتکار عمل بازیگرانی همانند ایران بخشی از سیاست قدرت محسوب می‌شود. مقابله با سیاست منطقه‌ای ایران، بخشی از الگوی راهبردی دونالد ترامپ در آسیای جنوب غربی خواهد بود. ضرورت‌های بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به موازنه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایجاد می‌کند که ایالات متحده حمایت‌های نظامی، اقتصادی و تاکتیکی خود از کشورهای محافظه‌کار و کارگزاران جنگ نیابتی را تداوم دهد (Gordon, 2017: 17).

در محیط منطقه‌ای آسیای جنوب غربی همواره نشانه‌هایی از تضاد و رویارویی وجود دارد. منطقه‌گرایی دونالد ترامپ در آسیای جنوب غربی مبتنی بر سازوکارهای مربوط به جنگ نیابتی خواهد بود. محدودسازی قدرت ایران، بخشی از چنین فرآیندی محسوب شده که بر اساس فشارهای منطقه‌ای و تهدیدات بین‌المللی در دستور کار قرار می‌گیرد. سازوکارهای امنیت نیابتی

دونالد ترامپ در غرب آسیا مبتنی بر الگوها و ابزارهایی است که بتواند بر «هنجارها»^۱، «توانمندی‌ها»^۲ و «توقعات امنیتی»^۳ بازیگران منطقه‌ای همانند ایران تأثیر به‌جا گذارد. تأثیرگذاری بر معادله امنیت منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از کارگزاران نیابتی همانند عربستان در فضای امنیت نامتقارن خواهد بود. هر یک از مؤلفه‌های یاد شده دارای پیامدهای رفتاری و بیانی از سوی کارگزاران اجرایی آمریکا بوده است. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که هر گاه تهدید امنیتی به‌وجود آید، پیامدهای متنوعی شکل خواهد گرفت. رقابت‌های منطقه‌ای به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر، زمینه‌ی شکل‌گیری منازعات فراگیرتر را به‌وجود می‌آورد. دونالد ترامپ تلاش دارد تا شکل جدیدی از رویارویی هویتی و راهبردی را در غرب آسیا ایجاد نماید (Ikenberry, 2017: 9).

افرادی همانند «جیمز متیس» که مسئولیت وزارت دفاع آمریکا در دوران ترامپ را دارد، موضوع مربوط به منازعه نامتقارن را برای محیط منطقه‌ای آسیای جنوب غربی ضروری می‌داند. منازعه نامتقارن همانند هرگونه منازعه دیگری در محیط اجتماعی، شرایط سیاسی و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی خاصی به‌وجود می‌آید به‌عبارت دیگر می‌توان بر این امر تأکید داشت که رابطه ارگانیک بین نوع، ابزار و محیط‌های منازعه وجود دارد. بر این اساس می‌توان منازعه کم‌شدت و نیابتی را واکنشی نسبت به فضای ژئوپلیتیکی بحران‌ساز، کنش در جوامع سیاسی پیچیده و همچنین فرآیندهایی دانست که در فضای عدم تعادل امنیتی به وجود می‌آید (Barak, 2002: 642).

۷- تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

آسیای جنوب غربی در زمره محیط‌های پیچیده امنیتی و راهبردی محسوب می‌شود. دونالد ترامپ بخش قابل توجهی از سیاست راهبردی خود در محیط منطقه‌ای را به مدیریت منازعات پیچیده

1. Norms
2. Capabilities
3. Security Expectations

و درهم‌تنیده‌منطقه‌ای اختصاص داده است. نظریه «جوامع سیاسی پیچیده»^۱ توسط نیکلاس لومان ارائه شد. بسیاری از کشورهای منطقه‌ای که دارای ساخت سیاسی پیچیده و پرمخاطره هستند، در معرض سیاست‌های تهاجمی دونالد ترامپ قرار دارند. لومان و روزنا در تحلیل خود علت اصلی تعارضات محیطی را ناشی از ساخت‌های در حال تغییر نظام‌های اجتماعی و سیاسی می‌دانند. آشوب در سیاست جهانی را باید واقعیت محیط‌های منطقه‌ای پرمخاطره دانست. بخش قابل توجهی از فرآیندهای بحران‌ساز آسیای جنوب غربی، ناشی از روند توسعه نامتقارن و نامتوازن کشورهای منطقه‌ای بوده است.

منطقه‌گرایی جدید آمریکا در آسیای جنوب غربی، نتایجی از بحران و منازعه را به همراه خواهد داشت. در چنین فرآیندی، هدف اصلی ترامپ را می‌توان مقابله با ایران به دلیل قابلیت‌های راهبردی دانست. شکل‌گیری فضای عدم تعادل امنیتی، واکنشی نسبت به ناکارآمدی قدرت سخت برای هدایت و کنترل جامعه می‌باشد. ترامپ و تیم سیاست راهبردی ایالات متحده بر این اعتقادند که می‌توان از طریق ایجاد جاذبه، اعتماد و به کارگیری الگوهایی که منجر به متقاعد شدن جامعه می‌شود، زمینه کنترل چنین محیط‌هایی را فراهم آورد.

بحران‌های منطقه‌ای را می‌توان پاسخی نسبت به عدم توازن نیروهای سیاسی و بین‌المللی دانست. اگرچه بحران‌های اجتماعی، سیاسی و منطقه‌ای از زمان پایان جنگ سرد، افزایش قابل توجهی یافته است، اما باید تأکید داشت که چنین بحران‌هایی صرفاً در حوزه‌های جغرافیایی خاصی از کمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. در این مناطق، فضای ژئوپلیتیکی با شاخص‌های معنایی و مفهومی انتقادی روبه‌رو شده است. مطالعات انجام شده در ارتباط با فرآیندهای بی‌ثباتی در محیط‌های سیاسی و منطقه‌ای نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این منازعات در حوزه جغرافیایی مشخصی قرار دارند.

مهم‌ترین هدف راهبردی دونالد ترامپ در محیط منطقه‌ای را می‌توان کاهش مشروعیت راهبردی ایران دانست. حضور ترامپ و تیم سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در عربستان نشان می‌دهد که ایالات متحده از سازوکارهای مربوط به محدودسازی قدرت ایران در فضای منطقه‌ای

بهره گرفته است. چنین فرآیندی بخشی از واقعیت کنش راهبردی آمریکا در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. ترامپ تلاش دارد تا زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای برای محدودسازی قدرت ایران از طریق گسترش سازوکارهای مربوط به منازعه نامتقارن را به وجود آورد.

فروش تسلیحات فراگیر و تهاجمی به عربستان را می‌توان در زمره سازوکارهایی دانست که ترامپ تلاش دارد تا ساخت قدرت آمریکا را براساس کنش تهاجمی سازماندهی نماید. هرگونه نظامی‌گری آمریکا را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای کنش راهبردی دونالد ترامپ دانست که زمینه‌های لازم برای محدودسازی قدرت تاکتیکی و عملیاتی ایران را به وجود می‌آورد. محدودسازی قدرت براساس سازوکارهای مبتنی بر حمایت از ساختار نظامی عربستان، گسترش نظامی‌گری راهبردی و محدودسازی قدرت ایران حاصل می‌شود.

هدف اصلی دونالد ترامپ از نظامی‌گری منطقه‌ای را می‌توان افزایش مشروعیت منطقه‌ای برای عربستان دانست. ملک سلمان تلاش دارد تا موقعیت خود را از طریق سازوکارهای نظامی‌گری، گسترش روابط با آمریکا و محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران پیگیری نماید. مشروعیت سیاسی رابطه مستقیم با دلایل کنترل قدرت سیاسی را نشان می‌دهند. هر گاه صحبت از مشروعیت سیاسی به‌عمل می‌آید، به مفهوم آن است که نخبگان سیاسی برای اعمال رویه خود از حقانیت قانونی و ساختاری برخوردارند. کیسینجر در مطالعات خود به این موضوع اشاره داشت که نظامی‌گری و موازنه منطقه‌ای با یکدیگر پیوند دارد.

سیاست موازنه منطقه‌ای دونالد ترامپ، تأثیر خود را در معادله قدرت کشورهای منطقه‌ای به جا می‌گذارد. در این فرآیند، زمینه برای افزایش قدرت نظامی و اثربخشی راهبردی عربستان به وجود آمده است. تاریخ منطقه‌گرایی آسیای جنوب غربی بیانگر این واقعیت است که افزایش نقش نظامی و الگوی کنش تاکتیکی بازیگران منطقه‌ای، زمینه تغییر در معادله قدرت و ساختار سیاسی منطقه‌ای را به وجود می‌آورد.

الگوی رفتاری دونالد ترامپ در آسیای جنوب غربی، زمینه گسترش بحران را به وجود می‌آورد. هرگونه بحران‌سازی می‌تواند زمینه‌های لازم برای ظهور نیروهایی را فراهم سازد که از

قابلیت لازم برای اثربخشی و کارآمدی برخوردارند. در این فرآیند، نقش منطقه‌ای عربستان به عنوان «هسته مرکزی»^۱ نظامی‌گری راهبردی آمریکا محسوب می‌شود. افزایش قدرت نظامی و راهبردی عربستان، اهداف منطقه‌ای ایالات متحده را تأمین خواهد کرد. دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوط به تصاعد بحران در راستای افزایش نظامی‌گری بهره می‌گیرد.

فروش تسلیحات در مناطق بحرانی نیازمند گسترش و تصاعد بحران است. حضور ترامپ در عربستان به موازات انعقاد قرارداد تسلیحاتی بخشی از سیاست قدرت آمریکا برای محدودسازی نقش منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. ترامپ همچنین در می ۲۰۱۷ ایران را تهدید نموده که از سازوکارهای کنش پرشدت علیه عربستان و نیروهای آمریکایی در منطقه خودداری نماید. بهره‌گیری از سیاست تهدید و نظامی‌گری منطقه‌ای ترامپ در راستای مشروعیت‌بخشیدن به ساخت و سیاست قدرت عربستان در منطقه خواهد بود. الگوی رفتاری ترامپ در اندیشه و سیاست بسیاری از گروه‌های محافظه‌کار و مجموعه‌های وابسته به حزب جمهوری‌خواه دارای ریشه‌های تاریخی بوده است.

ظهور دونالد ترامپ در حوزه سیاست و معادله قدرت آمریکا، واکنشی نسبت به ضرورت‌های راهبردی تلقی می‌شود. گسترش بحران‌های منطقه‌ای، زمینه نقش‌یابی بازیگرانی همانند ترامپ را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. نظامی‌گری راهبردی و منطقه‌ای به‌عنوان شکل جدیدی از کنش سیاسی و بین‌المللی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ تلقی می‌شود. در «فضای بی‌قطبی»^۲ سیاست بین‌الملل، نیروهای جدیدی نیز در روند رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته‌اند. نظامی‌گری می‌تواند دارای آثار و پیامد متنوعی برای کشورها، نهادها، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های هویتی، انجمن‌های تخصصی و مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای ایجاد نماید. بخش قابل توجهی از سیاست راهبردی دونالد ترامپ مبتنی بر «موازنه تهدید»^۳ است. موازنه تهدید نیازمند ائتلاف برای تحقق اهداف امنیت منطقه‌ای خواهد بود. همکاری‌های راهبردی آمریکا و عربستان، زیرساخت‌های اجرای راهبرد «موازنه فراساحلی» را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

1. Hard Core
2. Non Polarity
3. Balance of Threat

موازنه فراساحلی دونالد ترامپ، بدون بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید امکان‌پذیر نخواهد بود. نقش نیروی نظامی و نهادهای دیپلماتیک صرفاً در شرایطی ارتقاء می‌یابد که به موازات آن بازیگران بتوانند از ابزارهای متنوع‌تری در روند همکاری، رقابت و منازعه بهره‌مند شوند. نظامی‌گری ترامپ نشانه‌ها و آثار خود را در قراردادهای نظامی با کره جنوبی در شرق آسیا و عربستان در جنوب غرب آسیا به جا گذاشته است.

نقش منطقه‌ای و راهبردی آمریکا در آسیای جنوب غربی مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای، موازنه تهدید و محدودسازی قدرت راهبردی ایران خواهد بود. سند امنیت ملی آمریکا، چنین فرآیند را تبیین کرده است. در چنین شرایطی، نظامی‌گری به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. نظامی‌گری را باید انعکاس سیاست‌های کنش تهاجمی غیرمستقیم دونالد ترامپ دانست. نتیجه چنین فرآیندی را باید افزایش منازعات در سطوح منطقه‌ای، فروملی و فراملی دانست. نظامی‌گری دونالد ترامپ ابزار کنش بازیگران برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران، کشورهای انقلابی و رادیکال را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

آمریکا نقش بازیگر موازنه‌دهنده منطقه‌ای در فضای مبتنی بر چندجانبه‌گرایی را ایفا خواهد کرد. مقابله با کشورها و بازیگران انقلابی در قالب سازوکارهای کنش مبتنی بر چندجانبه‌گرایی حاصل خواهد شد. ضرورت‌های چندجانبه‌گرایی ایجاب می‌کند که همکاری‌های آمریکا و اروپا برای محدودسازی قدرت بازیگران گریز از مرکز ایجاد شود. دونالد ترامپ محوریت اصلی سیاست امنیتی و دفاعی خود را برای کنترل موازنه منطقه‌ای قرار داده است. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که اگر موازنه منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی و آسیای شرقی تغییر پیدا کند، زمینه برای مقابله با امنیت ملی آمریکا را به وجود می‌آورد.

نشانه‌های موازنه‌گرایی فراساحلی در الگوی امنیت‌سازی و منطقه‌گرایی دونالد ترامپ را می‌توان بر اساس سازوکارهای همکاری ایالات متحده با کشورهای منطقه‌ای خلیج فارس، مورد توجه و سنجش قرار داد. دونالد ترامپ تلاش دارد تا الگوی ۲+۶ را در روندهای امنیت‌سازی منطقه‌ای خلیج فارس پیگیری نماید. مذاکرات مایکل پومپئو وزیر امور خارجه ایالات متحده با وزرای امور خارجه کشورهای حوزه خلیج فارس به همراه وزرای خارجه مصر و اردن، بیانگر

این واقعیت است که ایالات متحده در صدد است تا شکل جدیدی از امنیت‌گرایی منطقه‌ای را بر اساس ائتلاف‌سازی و سازمان‌دهی پیمان‌های جدید منطقه‌ای تنظیم نماید. چنین الگویی در سال ۱۹۹۲ نیز از سوی جورج بوش پدر به‌عنوان سازوکار جدید امنیتی آمریکا در خلیج فارس و آسیای جنوب غربی مورد استفاده قرار گرفت.

۸- قدرت‌دانی

نگارنده بر خود لازم می‌داند از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن و همچنین هیأت تحریریه نشریه ژئوپلیتیک به‌خاطر حمایت‌های معنوی و فراهم ساختن امکان انتشار این پژوهش قدرت‌دانی نماید.

References

1. Baldwin David (1995), Security Studies and the End of the Cold War, World Politics, Vol, 48, October.
2. Barak, O (2002), Intra-Communal and Inter-Communal Dimensions of Conflict and Peace, International Journal of Middle East Studies, Vol. 34, No. Spring.
3. Buzan, Barry & Waver, Ole (2009), Regions and power: the structure of international security, Translated to Persian by: Rahman Ghahremanpour. Tehran: Strategic Studied Institution [in Persian].
4. Falk, Richard (1991), Theory Realism and World Security, in World Security; Trends and Challenges at Century's End, New York, St. Martin's Press.
5. Gordon, Philip, (2017), How the President Could Stumble Into Conflict; A Vision of Trump at War, Foreign Affairs, March & April.
6. Gray, Colins (1998), U.S Strategic Culture, Defense Technology, Spring.
7. Ikenberry, John, (2017), The Plot Against American Foreign Policy; Can the Liberal Order Survive? Foreign Affairs, March & April.
8. Jeffrey, James & Michael, Eisenstadt (2016), U.S. Military Engagement In The Broader Middle East, Washington: The Washington Institute For Near East Policy, Policy Focus No.143, April.
9. Kissinger, Henry (2014), World Order, Washington: Center for Strategic and International Studies Press.
10. Kittfield, James (1997), The Air Force Wants to Spread Its Wings, "National Journal", November.
11. Kriesberg, Louis (2007), Constructive Conflicts: From Escalation to Resolution, translated by Asghar Gharamanpur, Tehran: Strategic Studies Research Institute [in Persian].
12. Kroenig, Matthew (2017), The Right People, the Right Positions; The Case for Trump's Foreign Policy.
13. Matthews, Lloyd J (2006), Challenging the united states symmetrically and asymmetrically can america be defeated, translated by Alireza Farshchi and Reza Farid Zadeh, Tehran: center for defencse studies[in Persian].
14. Moghadam, M (1994), Identity Politics and Cultural Reassertions, London/New Jersey 1994.
15. Mossalanejad, Abbas (2016), The Rise of ISIS and the future of Iraq's Security, Geopolitics Quarterly, Vol. 11. No. 4, winter.
16. Rose, Gideon (2017), What's Inside; Present at the Destruction?, Foreign Affairs, March & April.
17. Rosenau, James (1995), Politics in a Turbulent World, Current History Vol 94, No. 592 May.
18. Rosenau, James (2001), Security in a Turblence world, ed in : critical approaches in the inter national security, translated by alireza tayeb , Tehean: ney publication[in

Persian].

19. Rowney, Edward (1997), Rough Times, Tougher Talk, American Legion Magazine, May.

20. Sakwa, Richard (2015), EU and NATO Relations, New York: Palgrave Macmillan.

21. Snyder, Graig (2005), Contemporary Security and Strategy, Translated to Persian by: Hossein Mohammad Najm, Tehran [in Persian].

22. Trump, Donald (2017), US National Security Strategy. Translated to Persian by Fars News Agency. Tehran [in Persian].

23. Yost, David (2014), NATO's Balancing Act, Washington: United States Institute of Peace Staff.